پیشرفت کشورها در گرو پرورش استعدادهای انسانی

ما گاهی روی ملت‌های دیگر این‌طور حساب می‌کنیم، وقتی هنر و فنون آنها را می‌بینیم، جامعه آنها را می‌بینیم، رفتار آنها را می‌بینیم خیال می‌کنیم ما یک نوع سرشت داریم و آنها سرشت دیگری دارند.

مثلاً تا اسم آلمانی‌ها برده می‌شود می‌گویند: آقا این آلمانی‌ها یک مغزهایی دارند. واقعاً خیال می‌کنیم که اصلاً ساختمان مغز آلمانی‌ها با ساختمان مغز ما ایرانی‌ها از زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ اصلاً آنها یک جور به دنیا آمده اند و ما جور دیگری به دنیا آمده‌ایم.

اگر این‌طور است که نژاد آنها با ما این‌قدر تفاوت دارد باید تا آخر دنیا همیشه آنها آقا باشند و ما بنده و نوکر باشیم و اصلاً از اول دنیا هم باید همین‌طور می بود؛ آنها نژاد آقا می‌بودند و ما نژاد نوکر؛ درصورتی که این‌طور نیست.

اگر ملتی این رمز به دستش آمده باشد، این معما را حل کرده باشد، این توانایی و توفیق را پیدا کرده باشد که بتواند از انسان‌هایش استفاده کند و آنها را بسازد، گرچه آن ملت هیچ‌چیز نداشته باشد، ولی همه‌چیز دارد.

اگر شش قرن به عقب برگردید می‌بینید قضیه برعکس بوده است. آنها اگر تفاوتی دارند تفاوتشان در این است که در قسمت‌های فنی انسان‌هایی ساخته شده هستند و ما انسان‌های خام و ساخته نشده‌ای هستیم؛ از میان استعدادهایی که در وجود ما نهفته است یک هزارم آن استعدادها هم به‌کار گرفته نمی‌شود، ساخته نمی‌شود. استعدادهای بیشماری به وجود می‌آید و در اثر مورد استفاده قرار نگرفتن و ساخته نشدن، در دِه مثلاً پشت یک گاو و یا در زراعت،خاک می‌شود. بوعلی‌سیناها به دنیا می‌آیند ولی الفبا را هم یاد نمی‌گیرند و بعد با چه وضعی تا آخر عمر زندگی می‌کنند و حتی خودشان هم خودشان را نمی‌شناسند و از دنیا می‌روند.

هر انسان برای خودش یک معدنی است و به اندازه معدن فیروزه و طلا ارزش دارد. اگر ملتی این رمز به دستش آمده باشد، این معما را حل کرده باشد، این توانایی و توفیق را پیدا کرده باشد که بتواند از انسان‌هایش استفاده کند و آنها را بسازد، گرچه آن ملت هیچ‌چیز نداشته باشد، ولی همه‌چیز دارد.

یک ملت اگر بخواهد زندگی کند نیاز به انواع سرمایه ها دارد که یکی از آنها سرمایه‌های اقتصادی است. ولی کدام سرمایه از همه سرمایه‌ها بالاتر است؟ سرمایه انسانی. هر انسان برای خودش یک معدنی است و به اندازه معدن فیروزه و طلا ارزش دارد.

اگر ملتی این رمز به دستش آمده باشد، این معما را حل کرده باشد، این توانایی و توفیق را پیدا کرده باشد که بتواند از انسان‌هایش استفاده کند و آنها را بسازد، گرچه آن ملت هیچ‌چیز نداشته باشد، ولی همه‌چیز دارد. الان بعضی از این کشورهای اروپایی این طور هستند. مثلاً انگلستان یک کشور تهی و خالی است که نمکش را هم باید از خارج بیاورند، همه‌چیز را باید از بیرون وارد کنند، ولی به ارزش یک چیز پی برده است، به ارزش ساختن افراد خودش؛ این معدن‌های انسانی را خوب کشف کرده‌اند.

وقتی این معدن‌ها را استخراج و آماده می کنند دیگر باک ندارند که هیچ چیز ندارند و همه‌چیز باید از بیرون بیاید. می گویند ما آدم داریم، آدم که داریم همه‌چیز داریم ولی اگر آدم نداشته باشیم هیچ‌چیز نداریم.

* **استاد شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج۷، ص۵۲.**

اجتماع تمام اجداد انسان و همه فرزندان و نسل آینده او در یک جا

هر کس دلش می‌خواهد بداند مثلا جد پنجم او چه کسی بوده و کجا زندگی می‌کرده و چگونه انسانی بوده است.

به طریق اولی انسان در مورد نسل آینده خود نمی‌داند که آیا نوه او و نوه پسر او و نوه نوه او به دنیا خواهند آمد یا نه و اگر به دنیا می‌آیند چگونه انسان‌هایی خواهند بود؟ هیچ یک را انسان نمی‌داند؛ در قطعه‌ای از زمان قرار گرفته است، هم جداست از گذشتگان و هم جداست از آیندگان.

اما قیامت «یوم‌الجمع» است. اولین و آخرین در یک جا و در یک ظرف گرد می‌آیند و دیگر مسئله زمان در آنجا به شکلی که در دنیا مطرح است مطرح نیست و نیز مسئله مکان به شکلی که در دنیا مطرح است در آنجا مطرح نیست.

در دعاهای ماه رمضان، یکی از دعاهای سحر این است:

«وَ إذا جَمَعْتَ الاوّلینَ وَ الآخِرینَ یوْمَ الْقِیامَةِ فَارْحَمْنا»؛ خدایا! آنگاه که اولین و آخرین را در قیامت گرد می‌آوری به ما ترحم بفرما!

پس در قیامت از فرق (جدایی) به سوی جمع می‌رویم. این متفرقات مکانی و زمانی، در آن جهان همه مجتمعات و با هم هستند.

* **استاد مطهری، آشنایی با قرآن، ج۷، ص ۱۷۱**

اعلام خطر قرآن پس از جریان غدیر

قرآن‌کریم در سوره مائده- که آخرین سوره یا از آخرین سوره‌های قرآن است و بالأخره در دو سه ماه آخر عمر رسول اکرم نازل شده است و زمان، زمانی است که مشرکین یکسره به زانو درآمده‌اند و خطری از ناحیه آنها اسلام را تهدید نمی‌کند و در همین وقت در غدیرخم تکلیف امامت، روشن و امامت و خلافت علی(ع) به امر خداوند اعلام می‌شود؛ یک اعلام خطر از ناحیه خدا به همه مسلمانان می‌نماید و آن اینکه:

تاکنون از دشمن می‌ترسیدید که ریشه شما را برکنَد، اکنون نگرانی از آن ناحیه منتفی است، اکنون نگرانی از ناحیه من است، از این پس از کافران و دشمنان خارجی نترسید، از من بترسید که در کمین شما هستم: «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ»

«از من بترسید» یعنی چه؟

یعنی جامعه اسلامی از این پس از درون خود تهدید می‌شود که راه انحراف از مسیر خدایی اخلاص پیش گیرد و خدا را فراموش کند.

سنت لایتغیّر خداست که هر ملتی که از درون و از جنبه اخلاقی تغییر کند و عوض شود، خداوند متعال سرنوشت آنها را تغییر دهد: «انّ اللّه لایُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّروا ما بِانْفُسِهِمْ»؛ خداوند وضع و سرنوشت مردمی را عوض نمی‌کند، مادامی‌که آنها خود را و آنچه به اندیشه‌ها و رفتارهای خودشان مربوط است تغییر ندهند.(رعد، ۱۱)

* **مجموعه آثار استاد شهید مطهری (نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر) ج۲۴، صص: ۹۴-۹۳- با تلخیص و ویرایش**

قیام عاشورا، انقلابی برای مشروعیت‌زدایی از بنی‌امیه

■ **علی جواهردهی**

امام حسین(ع) از نظر اسلام همانند دیگر امامان معصوم(ع) به عنوان الگوی امت معرفی شده است. خداوند در آیاتی از جمله آیه ۳۳ سوره احزاب و سوره انسان امام حسین(ع) را در کنار دیگر افراد اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) به عنوان اسوه نیک معرفی کرده و در آیات ۵۹ سوره نساء، ۲۳ سوره شوری و مانند آن، اطاعت ایشان و پیروی از سنت و سیره آنان را لازم شمرده است. (نگاه کنید: تفاسیر و روایات تفسیری چون المیزان و نورالثقلین)

اینکه امام(ع) اسوه است به این معناست که باید سبک زندگی خود را مبتنی بر زندگی ایشان قرار دهیم. از این‌رو لازم است تا شناخت کاملی از عقاید، افکار، سنت و سیره عملی و رفتاری آن حضرت به دست آوریم و بکوشیم تا با سرمشق قرار دادن آن امام مسائل زندگی خود را حل‌وفصل کرده و راه برونرفت از مشکلات را به دست آوریم. اصولاً اینکه پیامبران(ع) و امامان معصوم(ع) به عنوان الگو معرفی می‌شوند و گزارش‌هایی از زندگی ایشان به ویژه در مسائل بحرانی و حساس در قرآن و روایت معتبر آمده؛ بدین‌جهت است که بتوانیم برای هر شرایطی که با آن مواجه می‌شویم یک سرمشق معتبر و حجت در اختیار داشته باشیم و زندگی خود را براساس آن مدیریت کنیم.

با نگاهی به قیام امام حسین(ع) و سخنان آن حضرت می‌توان دریافت که ایشان خواهان تغییر نظام سیاسی بود و برای اصلاحات در جامعه، قیام خود را شکل داده است. ایشان بصراحت از این سخن می‌گوید که شرایط برای اصلاحات فراهم نیست و می‌بایست زمینه مناسبی فراهم آید تا امکان اصلاحات فراگیر و جامع در امت پیامبر(ص) پدیدار شود؛ چرا که مردم در غفلت بوده و در یک فرآیند پنجاه‌ساله چنان تغییر فکر و رفتار داده‌اند که افکار و رفتارهای جاهلی را به عنوان اسلام می‌شناسند. حاکمان پیشین، مردمان را چنان تربیت کردند که هر گونه تغییر اصلاحی را بر نمی‌تابند؛ زیرا گرفتار جهل مرکب هستند و بر این باورند که آنچه باور دارند یا رفتار می‌کنند همان اسلام ناب است؛ در حالی که این پوستین وارونه‌ای است که از اسلام ساخته و به تن امت کرده‌اند. پس قیام خود را بسترسازی برای اصلاحات می‌داند و می‌فرماید: و أنی لم أخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و إنما خرجت لطلب الإصلاح فی أمة جدی، أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیرة جدی و أبی علی بن أبی طالب(ع)؛ بدرستی که من بیهوده، برای خودنمایی، گردن‌کشی و ستمگری خروج نکردم، بلکه برای اصلاح در امت جدم محمد(ص) خروج کردم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم محمد(ص) و پدرم علی بن ابی طالب(ع) رفتار کنم. (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹) آن حضرت بسترسازی در این امتی که به خواب غفلت فرورفته و همه‌چیز را وارونه درک و تفسیر می‌کند، وظیفه خود برمی‌شمارد. او در جست‌وجوی این امر و رسیدن به فضای پذیرش اصلاحات لازم است تا خود قیام کند و نظام جامعه را به طور کامل با بحران مشروعیت مواجه سازد تا در آینده امکان دگرگونی، تغییر و اصلاحات پدید آید. جامعه نیازمند شوک شدیدی بود تا بتواند در مشروعیت آنچه دارد شک و تردید کند.

هدف آن حضرت انجام اصلاحات در امت پیامبر(ص) است که این تلاش برای اصلاحات جامع و فراگیر تنها با هدف گیری نظام سیاسی ممکن است؛ اگر نظام سیاسی مشروعیت خود را از دست دهد؛ منظومه فکری و رفتاری که بر پایه این نظام سیاسی در جامعه شکل گرفته نیز مخدوش خواهد شد و مردم در اندیشه آن خواهند بود تا نه‌تنها جایگزینی برای نظام سیاسی بیابند؛ بلکه جایگزینی نیز برای نظام فکری و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی جامعه پیدا کنند. این‌گونه است که پس از قیام امام حسین(ع) و درخواست‌ها برای تغییر نظام سیاسی، تغییر در حوزه فکری و فرهنگی و اجتماعی و مانند آن را در دستورکار قرار دادند و بازگشت به سوی اهل‌بیت(ع) برای جایگزین‌سازی این منظومه فکری و رفتاری آغاز می‌شود و فرصت برای امام باقر(ع) و امام صادق(ع) پدیدار می‌شود.

ویژگی‌های حاکم و زمامدار

از آنجا که نقش رهبری در جامعه و امت، نقش کلیدی و اساسی است و مردم در همه امور به رهبری و نظام سیاسی جامعه توجه دارند و افکار و رفتار خویش را در منظومه فکری و رفتاری آنان سامان می‌دهند و ایشان را به عنوان الگو می‌پذیرند؛ چراکه الناس علی دین ملوکهم؛ مردم بر دین پادشاهان و رهبران خود هستند؛ امام حسین(ع) بر خود لازم دید تا برای طلب اصلاحات نوک حملات خود را متوجه نظام سیاسی و رهبری جامعه کند. امام حسین(ع) بر آن بود تا نخست در یک منظومه کامل، رأس هرم جامعه را تغییر دهد؛ چراکه این تغییرات می‌تواند منجر به همان چیزی شود که به عنوان اصلاحات در امت از آن یاد می‌کند. پس برای طلب اصلاحات در جامعه و امت پیامبر(ص) می‌بایست یک تغییر عمده و اساسی صورت گیرد و آن از بین رفتن مشروعیت نظام سیاسی و رهبری آن است. با این تغییر و نابودی مشروعیت است که امکان اصلاحات در بدنه جامعه پدیدار خواهد شد.

امام حسین(ع) برای رهبری جامعه شرایطی را بیان می‌کند که در حاکمان آن زمان وجود نداشت؛ از این‌رو قیام خود را در چارچوب اطاعت از خدا و رسول(ص) و امر به معروف و نهی از منکر شکل می‌دهد و علیه رأس و هرم جامعه یعنی حاکم و نظام سیاسی قیام می‌کند تا زمینه برای اصلاحات فراگیر در امت پیامبر(ص) فراهم شود.

به سخن دیگر، آن حضرت برای هدف خود دو مرحله قائل است. مرحله نخست تغییر در نظام سیاسی و نابودی مشروعیت دینی و سیاسی آن؛ مرحله دوم اصلاحات در جامعه. از آنجا که این اصلاحات در جامعه جز از راه تغییر نظام سیاسی و نابودی مشروعیت آن امکان‌پذیر نیست؛ آن حضرت تنها می‌توانست در مرحله اول با شهادت خود، مشروعیت را با بحران مواجه کرده و زمینه تغییر نظام سیاسی را فراهم آورد تا دیگران به اصلاحات اجتماعی پس از تغییر نظام سیاسی اقدام کنند. پس آن اصلاحات در امت به دست ایشان ممکن نیست، بلکه تنها زمینه‌سازی برای آن است. از همین‌رو هدف خود را هرچند اصلاحات در امت اعلام می‌کند؛ ولی به این نکته توجه می‌دهد که این امر به دست خودش و به شکل مستقیم امکان‌پذیر نیست، بلکه ایشان با شهادت خود بستری را فراهم می‌آورد تا دیگران بدان اقدام کنند؛ چنان‌که جامعه و رهبری سالم آن یعنی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و دیگر امامان(ع) این کار را انجام می‌دهند. آن حضرت برای رسیدن به هدف خود یعنی انجام اصلاحات در امت، به تبیین ویژگی‌های رهبری جامعه عادل اسلامی می‌پردازد و به‌گونه‌ای نشان می‌دهد که حاکمان وقت شایسته این مقام نیستند و می‌بایست کنار زده شوند. ایشان پس از مرگ معاویه زمینه را برای قیام آماده می‌بینند؛ چراکه کوفیان همواره منتظر این لحظه بودند تا دوباره نظام سیاسی خود را ایجاد و رهبری امت را در دست گیرند. از همین‌رو مردم کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شده و نامه‌ای با نام سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعهٔ بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان به سوی امام فرستادند و در آن نوشتند که: یابن رسول‌الله! ما در این وقت امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما توجه کن و به شهر ما قدم رنجه فرما تا آنکه شاید حق تعالی حق را بر ما ظاهر گرداند. نعمان بن بشیر، حاکم کوفه در قصرالاماره در نهایت ذلت نشسته و خود را امیر جماعت دانسته لکن ما او را امیر نمی‌دانیم و به امارت نمی‌خوانیم و در نماز جمعه او حاضر نمی‌شویم و عید با او به جهت نماز بیرون نمی‌رویم و اگر خبر به ما رسد که حضرت تو متوجه این ناحیه گردیده او را از کوفه بیرون می‌کنیم تا به اهل شام ملحق شود والسلام.

کوفیان این نامه را با عبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال به خدمت امام فرستادند و آن دو با شتاب راه را طی کردند تا دهم ماه رمضان به مکه معظمه رسیدند و نامه کوفیان را به خدمت امام رساندند. (منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۴۱۴) امام حسین(ع) نامه‌ای به این مضمون در جواب آنها نوشت: این نامه‌ای است از حسین بن علی به سوی گروه مسلمانان یا مؤمنان کوفی. اما بعد، بدرستی که هانی و سعید آخرین نفرات بودند از فرستادگان شما، رسیدند و نوشته‌های شما را رساندند، بعد از آنکه رسولان بسیار و نامه‌های بیشمار از شماها به من رسیده بود و بر مضامین همه آنها اطلاع یافتم و حاصل جمیع آنها این بود که: ما امامی نداریم بزودی به نزد ما بیا، شاید که حق تعالی ما را به برکت تو بر حق و هدایت مجتمع گرداند.

اینک برادر و پسر عمو و مورد اعتماد اهل‌بیت خویش، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم که اگر بنویسد که رأی اکثر شما و خردمندان و بزرگانتان در آنچه در نامه‌ها درج کرده بودید مجتمع شده، ان‌شاءالله بزودی به سوی شما حرکت خواهم کرد. آنگاه فرمود: «ما الامام الّا العامل بالکتاب والآخذ بالقسط والدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات الله والسلام؛ امام و پیشوا نیست، مگر کسی که به قرآن عمل کند، راه قسط و عدل را در پیش گیرد و تابع حق باشد وخود را وقف راه رضای خدا کند. والسلام. اگر بخواهیم از همین سخن امام(ع) به ویژگی‌های رهبری و امامت امت اسلام توجه دهیم باید بگوییم که ویژگی‌های رهبر و امام در اسلام این‌گونه است:

امام حسین(ع) بر آن بود تا نخست در یک منظومه کامل، رأس هرم جامعه را تغییر دهد؛ چراکه این تغییرات می‌تواند منجر به همان چیزی شود که به عنوان اصلاحات در امت از آن یاد می‌کند. پس برای طلب اصلاحات در جامعه و امت پیامبر(ص) می‌بایست یک تغییر عمده و اساسی صورت گیرد و آن از بین رفتن مشروعیت نظام سیاسی و رهبری آن است. با این تغییر و نابودی مشروعیت است که امکان اصلاحات در بدنه جامعه پدیدار خواهد شد.

۱. عامل به کتاب‌الله: از نظر اسلام، قرآن تنها و اصیل‌ترین منبع در عقاید و اعمال است. هر مسلمانی به حکم عقل، باید از آموزه‌های قرآن اطاعت کند و هرگز بیرون از دایره قرآن عمل نکند. خداوند حتی پیامبر(ص) را ملزم به اطاعت بی‌چون‌وچرا از وحی می‌کند و هرگونه تخلف را موجب نیستی و نابودی می‌داند؛ پس شکی نیست که دیگران به طریق اولی می‌بایست براساس وحی عمل کنند. از نظر قرآن پیشوای اسلام باید همه‌چیز را در چارچوب اسلام انجام دهد وگرنه امام کفر خواهد بود. امام حسین(ع) نیز شرط امام را عمل به کتاب‌الله و قرآن می‌داند.

۲. عدالت و قسط: نظام هستی بر مدار عدالت است و حکم عقل و شرع، بر وجوب عمل بر پایه عدالت تاکید دارد. خداوند در آیه ۲۵ سوره حدید، فلسفه و هدف فرستادن کتاب و پیامبران(ع) را آشناسازی مردم با حقوق خود و ایجاد بستر برای قیام توده‌ها برای احقاق حقوق خود در چارچوب عدالت می‌داند. تأکید بر قسط به این معناست که این عدالت باید ملموس در جامعه اعمال شود و در همه ابعاد زندگی عدالت مشهود باشد به ویژه در حوزه عمل اقتصادی به‌گونه‌ای عمل شود که همگان از نعمت‌های خداوندی بهره‌مند گردند.

۳. تبعیت از حق: از دیگر ویژگی‌های امام و رهبری از نظر امام حسین(ع) حق‌محوری است. انسان باید خود را مدیون حق بداند و از باطل در هر شکل و صورت آن اجتناب کند، هرآنچه باطل است را ترک کرده و تنها به حق توجه یابد.

۴. وقف خدا بودن: امام و رهبر کسی است که همه زندگی‌اش را وقف خدا و خشنودی او کند و تنها برای رضای خدا نه خلق کار کند. البته رضای خدا همواره رضای خلق را در نهایت به دنبال خواهد داشت؛ اما این‌گونه نیست که با رضای خلق بتوان رضای خالق را به دست آورد؛ چراکه برخی مطالبات توده‌های مردم، امور شهوانی و خواسته‌های نفسانی است که هرچند که ملت را در کوتاه‌مدت خشنود می‌کند ولی در بلندمدت موجب نابودی و خسران ملت می‌شود.

اثبات حقانیت اهل‌بیت در برابر مروان

امام حسین(ع) در سخنان دیگر خودش مصادیق و موارد دیگری از این کلیت به دست می‌دهد و شرایط جزئی‌تری را برای امام و رهبری امت اسلام برمی‌شمارد و یادآور می‌شود که چنین شرایطی در رهبری کنونی جامعه یعنی یزید وجود ندارد، بلکه او نسبت به این شرایط چنان دور است که اگر چنین شخصی به رهبری امت انتخاب شود و حاکمیت و حکومت او ادامه یابد، باید فاتحه اسلام را خواند. امام در بین راه با مروان بن حکم ملاقات کرد. مروان گفت: من شما را نصیحت می‌کنم به شرطی که بپذیری! حضرت فرمود: نصیحت تو چیست؟ گفت: من شما را امر می‌کنم که با امیرالمؤمنین یزید بیعت کنی که این بیعت به نفع دین و دنیای شما است.

حضرت با ناراحتی فرمود: «اِنّا لله وَاِنّا اِلَیه راجِعُون» و ادامه داد: «عَلَی الاسْلام السَّلامُ اِذْ بُلیتِ الاُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یزیدَ وَیحَک یا مَرْوانَ اَتَأمُرُنی بِبَیعَةِ یزیدَ وَهُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ؛ فاتحه اسلام را باید خواند آن زمانی که امت گرفتار امیری چون یزید شود. وای بر توای مروان، آیا مرا به بیعت یزید فرمان می‌دهی، در حالی که او مرد فاسقی است!» سپس فرمود: این سخن ناروا و بیهوده را چرا می‌گویی؟ من تو را بر این گفتار ملامت نمی‌کنم؛ زیرا تو همان کسی هستی که پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) تو را هنگامی که هنوز در صلب پدرت حکم بن العاص بودی لعنت کرد.

آنگاه فرمود: دور شو ای دشمن خدا! ما اهل‌بیت رسول خدا هستیم و حق با ما و در میان ما است و زبان ما جز به حق سخن نمی‌گوید. من خود از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان و فرزندزادگان آنها حرام است.» و فرمود: «اگر معاویه را بر فراز منبر من دیدید، بی‌درنگ شکم او را پاره کنید.» به خدا سوگند که مردم مدینه او را بر فراز منبر جدّم رسول خدا مشاهده کردند؛ ولی به آنچه مأمور شدند، عمل نکردند.» در این هنگام بود که مروان از روی خشم فریاد برآورد: «هرگز تو را رها نمی‌کنم، مگر اینکه با یزید بیعت کنی! شما فرزندان علی کینه آل ابوسفیان را در سینه دارید و جادارد که با آنها دشمنی کنید و آنها [نیز] با شما دشمنی ورزند.»

امام حسین(ع) در جواب فرمود: «دور شو ای پلید که ما از اهل‌بیت طهارتیم و خداوند درباره ما به پیامبرش وحی کرده است که « خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند، و کاملاً شما را پاک سازد.» (احزاب،آیه ۳۳)

با این بیان، دیگر برای مروان قدرت سخن باقی نماند. امام افزود: «ای پسر زرقاء! به خاطر آنچه که از رسول خدا ناخشنودی، تو را بشارت [و خبر] می‌دهم به عذاب دردناک الهی، آن روزی که نزد خدا خواهی رفت و جدّم رسول خدا درباره من و یزید از تو پرسش خواهد کرد.» (ر.ک: الفتوح، ابن اعثم، بیروت، دار الندوة، ج ۵، ص ۲۴؛ حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۵۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸) در این ملاقات امام حسین(ع) حقیقت و پستی مروان و آل ابوسفیان را به او معرفی کرد و حقیقت و حقّانیت خویش و اهل‌بیت را به اثبات رساند و با قاطعیت تمام با این مرد جسور برخورد کرد. در پی این ملاقات‌ها بود که یزید بلافاصله ولید را از فرمانداری مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را به جای او برگزید. به هر حال، امام حسین(ع) برای رهبری شرایطی را بیان می‌کند که در حاکمان آن زمان وجود نداشت؛ از این‌رو قیام خود را در چارچوب اطاعت از خدا و رسول(ص) و امر به معروف و نهی از منکر شکل می‌دهد و علیه رأس و هرم جامعه یعنی حاکم و نظام سیاسی قیام می‌کند تا زمینه برای اصلاحات فراگیر در امت پیامبر(ص) فراهم شود.

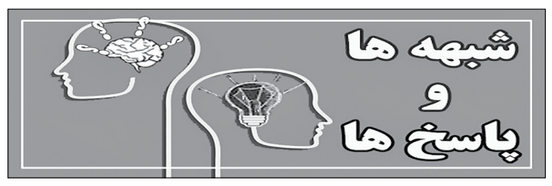

مستندات قرآنی قیام عاشورا

شبهه: آیا قیام عاشورا و حرکت امام حسین(ع) از نظر قرآن مستندی دارد؟

پاسخ: وجود مبارک امام حسین(ع) از آغاز نهضت تا پایان آن، که منجر به شهادت ایشان و عزیزانشان در کربلا شد، در سخنان خود از آیات فراوانی بهره گرفته‌اند، چه در محاجّه با فرماندار مدینه، چه هنگام خروج از مدینه، چه هنگام ورود به مکه، چه هنگام خروج از مکه، چه در بطن‌الرمّه (بین مکه و کوفه)، چه هنگام شنیدن خبر شهادت قیس بن مسهر، چه هنگام احتجاج با عبیدالله بن حرّ الجعفی، چه در شب عاشورا، چه در خطبه روز عاشورا و چه در جاهای دیگر[1]؛ اما به نظر می‌رسد این شبهه ناظر به آیاتی است که اصل قیام را تشریع و تأیید می‌کند.

مستندات قرآنی قیام عاشورا

بهترین مستند قرآنی قیام امام حسین(ع) را می‌شود از وصیتنامه ایشان به برادرشان «محمد حنفیه» و سایر سخنان ایشان برداشت کرد؛ اما وصیتنامه:

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم؛ این است آن وصیتی که حسین بن علیّ بن أبی‌طالب به برادرش محمّد که معروف به ابن‌حنفیّه است می‌نماید؛ حسین بن علیّ گواهی می‌دهد که هیچ معبودی جز خداوند نیست؛ اوست یگانه که شریک ندارد؛ و بدرستی که محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) بنده او و فرستاده اوست که به حقّ از جانب حقّ آمده است؛ و اینکه بهشت و جهنّم حقّ است و قیامت فرامی‌رسد و در آن شکّی نیست؛ و اینکه خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند برمی‌انگیزاند. من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج و نه از برای استکبار و بلندمنشی و نه از برای فساد و خرابی و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد می‌باشد. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم و آئین و روش پدرم علیّ بن أبی‌طالب(ع) رفتار کنم. پس هر که مرا بپذیرد و به قبول حقّ قبول کند، پس خداوند سزاوارتر است به حقّ؛ و هر کَه مرا در این امر ردّ کند و قبول ننماید، پس من صبر و شکیبایی پیشه می‌گیرم تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت، حکم به حقّ فرماید؛ و اوست که از میان حکم‌کنندگان مورد اختیار است؛ و این وصیت من است به تو ای برادر! و تأیید و توفیق من نیست مگر از جانب خدا؛ بر او توکّل کردم و به سوی او بازگشت می‌نمایم.[2]

امام حسین(ع) در این وصیتنامه چند علّت را برای قیامشان برشمرده‌اند که همه آنها مستندات قرآنی دارد:

۱. اصلاح امت جدّشان پیامبر خدا

در این‌باره می‌توان به این آیه استناد کرد: «در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.»[3] بنابر این آیه، درگوشی صحبت کردن که مذموم است اگر در راستای اصلاح بین مردم اتفاق بیفتد، ارزشمند و مستحقّ پاداش الهی خواهد بود، چه رسد به اینکه این کار بخواهد از طریق شهادت بهترین اولیای خدا اتفاق بیفتد.

۲. امر به معروف و نهی از منکر

«مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند، خداوند بزودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.»[4]

در این آیه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از ویژگی‌های مؤمنین برشمرده شده است؛ و حتی در آیه دیگری یکی از دلایل بهترین امت بودن امت اسلام همین امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است: « شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید]، و از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند قطعاً برای آنان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمن [به قرآن و پیامبرند] و بیشترشان فاسقند». [5] و آیات دیگر. [6]

۳. حرکت براساس سیره پیامبر اکرم(ص) و امیرمؤمنان علی(ع)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را و هرگاه در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.»[7] در این آیه مراد از صاحبان امر کسانی هستند که اطاعتشان در کنار اطاعت از رسول اکرم به صورت مطلق واجب است. اینان جز اهل‌بیت(ع) نمی‌توانند کس دیگر باشند، زیرا این سرمایه عصمت که اطاعت بی‌چون و چرا از اولی‌الامر را لازم کرده است تنها درباره آنها از قرآن‌کریم قابل اثبات است. [8] در بعضی آیات به صراحت به ولیّ بودن (سرپرستی که واجب الاطاعه است) امیر مؤمنان اشاره شده است [9] که همه این‌ها مستندی است بر اینکه از این دو بزرگوار باید اطاعت و سنّت اینها را باید احیا کرد، نه سنّت دیگرانی را که مخالف سنّت این دو است و اطاعتشان اطاعت طاغوت محسوب می‌شود.[10]

غیر از مفاد این وصیتنامه، سخنان دیگری از حضرت ابی‌عبدالله الحسین(ع) وارد شده است که می‌تواند ما را به آیات دیگری رهنمون کند که حضرت به عنوان مستندات قیام خویش استفاده کرده‌اند:

۴. وجوب قیام علیه ستمکار

درآیات قرآن‌کریم، از تکیه و اعتماد بر ظالمان نهی شده است: «و بر ظالمان تکیه نکنید که موجب می‌شود آتش، شما را فراگیرد و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.»[11]

امام حسین(ع) نیز یکی از دلایل خود را وجوب قیام علیه سلطان ستمگر دانسته، می‌فرماید: هرکس حاکم ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، عهد الهی را نادیده گرفته، با روش پیامبر مخالفت و در میان مردم، به ظلم و گناه عمل می‌کند و علیه او سخنی نگوید و شورشی نکند، بر خدا لازم است که او را به جایگاه مناسب خودش [جهنم] ببرد.[12]

۵. وجوب هجرت در مواقع لازم

«کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صفِ کفّار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحتِ فشار و مستضعف بودیم.» آنها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید»؟ آنها (عذری نداشتند) و جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند.»[13]

امام حسین(ع) هنگامی که متوجه می‌شود که حاکم مدینه طبق فرمان یزید موظف است ایشان را ترور کند، شبانه از مدینه خارج می‌شود و هنگامی که در مکّه نیز نقشه ترور امام مطرح می‌گردد، ایشان از آن شهر نیز خارج می‌شود و به سمت عراق رهسپار می‌گردد،[14] و علّت خروج خود را از مدینه این‌گونه بیان می‌کند: «إنّ بَنی أُمَیّةَ أَخَذُوا مالی فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضی فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمی فَهَرَبْتُ»؛ بنی‌امیه مالم را خواستند، پس صبر کردم؛ به آبرویم توهین کردند، پس صبر کردم و هنگامی که خونم را مطالبه کردند، هجرت نمودم.[15]

۶. جهاد در راه خدا

« کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت [بُت و افراد طغیانگر] می‌جنگند؛ پس شما با یاران شیطان پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.»[16]

در این آیه به صراحت به جهاد علیه دوستان شیطان اشاره شده است و چه دوست شیطانی بالاتر از یزید در زمان خود که کمر به نابودی دین بسته بود. امام حسین(ع) فرمودند: «وَ عَلَی الإسْلام السَّلامُ إذْ قَدْ بُلیَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزید»؛ باید فاتحه اسلام را خواند وقتی امت به حاکمی مثل یزید گرفتار شده‌اند؛[17] بنابراین قیام امام حسین(ع) دین خدا را